

## پیاده سازی جلسه پانزدهم

### بسم الله الرحمن الرحيم

#### اهل بیت و قرآن

یکی از مسائل فلسفه تفسیر رابطه اهل بیت با قرآن است، قرآن و اهل بیت دو ثقل هستند؛ ثقل اکبر و ثقل اصغر یا بگویم قرآن ثقل اکبر و اهل بیت ثقل اصغر یا عکسش .

به هر حال اهل بیت جایگاهشان در ارتباط با این کتاب چطور است؟ اشاره نمودیم که این هم مثل بسیاری از مسائل علمی دیگر چه در بخش اندیشه و نظر، چه در بخش عمل، خالی از افراط و تفریط نبود. جریاناتی را داریم که هیچ مراجعه به قرآنی را روا نمی‌دارند مگر اینکه در کنارش یکی از اهل بیت یعنی حضرات معصومین باشند؛ یعنی واضح‌ترین آیه را به دست این شخص بدهید می‌گوید باید یکی از معصومین در این خصوص یک چیزی گفته باشند و معتقد است اگر همه عالم دست در دست هم بدهند یک چیزی در مورد این آیه بگویند ولی از اهل بیت نباشد صحیح نیست، یا فرض کنید اهل بیت چیزی گفته باشند اگر آدم بخواهد یک قدم پا را آن طرف‌تر بگذارد می‌گویند باید طبق بیان اهلبیت جلو رفت و نه فراتر از آن.

نقطه مقابل این نظر جریاناتی است که سهمی برای اهل بیت قائل نیست، می‌گوید ما در تفسیر آیات، نیاز به اهل بیت نداریم. از اهل تسنن در این گروه پیدا می‌شود، از شیعه هم پیدا می‌شود، حتی بعضی از روشن فکرهای شیعه یا حوزویان در این گروه دیده می‌شوند. ما برای اینکه به یک اندیشه صحیحی برسیم گاهی ممکن است به خود قرآن مراجعه کنیم، گاهی ممکن است به روایات مراجعه کنیم، گاهی ممکن است به عقل مراجعه کنیم، خارج از نصوص عقلی و نقلی.

نصوص (روایات) واقعاً «علی طرفی نقیض» اصلاً مرحوم شیخ حر عاملی در جلد 18 یک بابی را باز نموده است در وسائل، باب عدم جواز استنباط الاحکام النظرية من القرآن آنجا روایات زیادی را دارد که اهل بیت فرمودند: قرآن را فقط «من خوطب به» می‌فهمد و مرادشان از «من خوطب به» حضرات معصومین، امامان معصومین هستند، روایات زیادی داریم که قبلاً اشاره شد، جلد یک حدائق را ببینید شاید صفحات 27 و 28 باشد این روایات، البته از آن طرف هم روایاتی داریم که یک نوع مثلاً بی نیازی نسبت به حضرات معصومین را بیان می‌کند به این معنا که دست ما را باز گذاشتند در مراجعه به قرآن؛ آن روایتی که در رسائل خواندید، مولا عبدالاعلی آل سام هست که آمد گفت پای من زخم شده است چطور وضو بگیرم؟ اگر آب روی زخم بزنم ضرر دارد فرمودند: یک جبیره‌ای بگذار و روی آن جبیره دست بکش، بعد نکته‌اش این است که فرمودند: ان هذا و امثال هذا يعرف من كتب الله گویا امام ملامت می‌کنند عبدالاعلی را که خودت نباید این را از قرآن بفهمی؟! با این بیان که: «ان هذا و اشباهه يعرف من كتاب الله»، بعد امام علیه السلام این آیه را خواندند. «ما جعلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»<sup>1</sup>، «ان هذا يعرف من كتاب الله» یعنی فهم این آیه نیز باید با مراجعه به ما باشد، اگر اینطور بود ملامت دیگر معنا نداشت، به هر حال منظور، فهم استقلالی بود. یا یک سری روایات که حضرات معصومین فرمودند اگر چیزی از ما رسید به قرآن عرضه کنید اگر دیدید که با قرآن می‌سازد قبول کنید اگر نمی‌سازد، رد کنید، قرآن می‌فرماید «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»<sup>2</sup>، اصل مسئولیت فردی است، هر کس مسئول کار خودش هست.

روایات ما دو طرف را دارد؛ صاحب حدائق هم که خودش اخباری است و متمایل به همان اندیشه اول است، یعنی به اصطلاح اهل بیت بسندی - حالا آن اندیشه اگر تعبیر به بسند به اهل بیت کنیم، ولی نهایتاً می‌پذیرد که این اندیشه به طور صددرصد درست نیست. این‌ها را عرض کردم بخاطر اینکه: (یکی از مشکلات مسائل نظری این است که هر کسی یک چیزی انتخاب می‌کند و بعد برای حرف خودش یک شاهد می‌آورد، مثلاً همان اندیشه اول که گفتم که باید بسند به اهل بیت کند به همان روایات دسته اول

اکتفا می‌نماید طیف دوم: به یک سری روایات، از همین روایات از دسته دوم، یا به بعضی از آیات قرآن مثل آیاتی که می‌گوید قرآن ذکر است، ذکر است یعنی می‌تواند پند بدهد، «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»<sup>3</sup>؛ آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند، گفتند استناد کرده و یک کتاب معما گونه که همیشه باید یک نفر کمکش نماید، تدبیر معنی ندارد.

«ناقص» یعنی هر کسی، آن تکه‌ای که دلش می‌خواهد استثناء می‌کند. یکی از مشکلات ما راست ناقص است و **راست ناقص** یک دروغ بزرگ است، یعنی یکی از اقسام دروغ، راست ناقص است. طرف اصلاً نصف یک قضیه را نقل می‌کند دقیق نقل می‌کند دروغ نه یک کلمه هم کم و زیاد نمی‌گوید؛ بعضی وقت‌ها راست ناقص دروغ بزرگ است در مسائل سیاسی و اجتماعی خیلی پیش می‌آید. مثلاً در یک مصاحبه با یک خبرنگار، آن خبرنگار بر اساس اینکه باید خلاصه‌اش کنم، خلاصه می‌کند به این شکل که نصف‌اش را می‌آورد درست هم است، همه اینها هم طرف گفته اما این نصف با آن نصفی که حذف شده کنار هم یک مفاد دارد و بدون آن یک مفاد دیگر دارد.

دو تا جریانی که بیان کردم «علی طرفی النقیض» هر دو گروه به قرآن تمسک می‌کنند، به روایات تمسک می‌کنند، منتها تمسک ناقص، راست ناقص، واقع‌اش این است که در روایات به این شکل است که دو طرف داریم که از اهل بیت کمک بگیریم یا بعضی جاها داریم که خودتان می‌توانید به قرآن مراجعه کنید. از خود قرآن هم همین مفاد استفاده می‌شود آنجا که قرآن می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ»<sup>4</sup>، که رسماً قرآن را تفسیر می‌کنه، «منه متشابهات» و «منه بعضی از آیاتش محکمت» در سوره مبارکه آل‌عمران هست بعد می‌گوید محکمت که هیچی ولی متشابهات را آنهایی که «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»<sup>5</sup> متابعت می‌کنند دنبال می‌روند و بعد می‌گوید «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»<sup>6</sup> که بنا بر نظر شیعه این «واو»، «واو» عاطفه است نه اینکه مستانفه باشد. پس معلوم می‌شود یک جاهایی باید در خانه اهل بیت را زد.

پس ما به یک اندیشه وسطی می‌رسیم در این موضوع می‌رسیم که باید از اهل بیت بهره برد اما این طور هم نیست که بدون اهل بیت انسان نتواند از قرآن بهره ببرد. دو قضیه هست، باید از اهل بیت کمک گرفت، فی الجمله و می‌شود؛ بدون اهل بیت از قرآن استفاده کرد فی الجمله، این دو گزاره حاصل یک اندیشه اعتدال، اگر اخبار را هم کنار هم بگذارید از اخبار هم همین در می‌آید لذا اندیشه سوم را همین قرار می‌دهیم، اسم آن را می‌گذاریم اندیشه اعتدال، اندیشه دو سو، دو ساحت و ... حالا نقطه‌ای که هست به اصطلاح موارد حضور اهل بیت است که حالا شد «فی الجمله» اهل بیت، و «فی الجمله» فهم خودمان، اگر می‌گفتیم مطلقاً اهل بیت دیگر این بحث بعدی معنا نداشت، اگر می‌گفتیم مطلقاً خودمان بحث بعدی دیگر معنا نداشت، این اندیشه اعتدال این سوال را ایجاد می‌کند.

**که در این زمینه به آنها اشاره می‌شود.**

اولین جایی که نیاز به اهل بیت پیدا می‌کنیم مواردی است که قرآن وارد حوزه‌هایی شده است که فراتر از عقل ماست. یعنی آن موارد که ما نمی‌توانیم از خودمان مایه بگذاریم.

از باب مثال: آیات زیادی که راجع به صفات خدا ست؛ خدا عالم است، خدا سمیع است، بصیر است، ناظر است، مرید است اینها همه آیه دارد در قرآن، حالا شما بخواهید بدون اهل بیت اینها را معنا کنید. کسانی که این اندیشه‌ها را دارند یک رطب و یابس‌هایی سرهم می‌کنند که نگو و نپرس. ملاصدرا یک بحثی دارد در «اسفار» حرف زیبایی است من خیلی جاها استفاده کرده‌ام ایشان می‌گوید: عالم اگر بخواهد به کنه معلوم برسد باید یا مساوی معلوم باشد یا بالاتر از معلوم باشد اگر عالم پایین‌تر از معلوم باشد به کنه معلوم نمی‌رسد و یک چیزهایی برای خود می‌یافت بر همین اساس کسی به کنه خدا نمی‌رسد مگر خود خداوند یعنی در اینجا حتی رسول خدا هم نمی‌رسد. می‌خوانیم در دعا «یا من لا یعرف کیف هو الا هو» این حصر است چون معلوم بالاتر از عالم است، نمی‌تواند معلوم را درست تصور کند بخاطر همین امام باقر فرمودند: که اگر سوسک بخواهد خدا را تصور کند اول دو تا شاخک برای خدا تصور می‌کند چون می‌گوید من به این ناچیزی دو تا شاخک دارم دو تا رادار دارم مگر می‌شود خدا رادار نداشته باشد؛ منتها رادار خدا را هزار برابر می‌کند همین حرفی که همین بی‌عقل‌های غافل از اهل بیت می‌زنند (وهابیت). اینها کثیف‌ترین هستند در توحید، یعنی از یهود هم بدتر هستند. اینهایی که همه را متهم می‌کنند به کفر و شرک و خودشان را موحد می‌دانند از هر یهود و مسیحی نسبت به خدا بدتر هستند در مورد خدا می‌گویند: خدا پشمالو، گوش‌تالو با چشم سر است، همین الان هم می‌گویند که خدا روز قیامت می‌آید با همین جسم و ما به همین چشم سر او را می‌بینیم. اینها نمی‌فهمند که خدای پشمالو، گوش‌تالو حتماً غذا هم می‌خواهد بخورد چون شکم دارد وقتی غذا خورد تبعات بعدی هم دارد. بعد این را

بگذارید، کنار توحید نهج البلاغه، ببینید خطبه اول نهج البلاغه کجا و توحید این افراد کجا!!!!. قرآن وارد حوزه‌هایی می‌شود که عقل بشر نمی‌رسد. و ما دیگر نمی‌توانیم وارد شویم. اگر قرآن هم وارد شده، باید تفسیرش را از اهل بیت بگیریم حالا ممکن است بگوید خود اهل بیت هم نمی‌رسند چون طبق این اصل معلوم باید عالم در حد معلوم باشد پس خود امام رضا هم نمی‌رسد. چون ما اعتقاد به عصمتشان داریم باز آنها در حد درک خودشان می‌گویند و هرچه بگویند درست می‌گویند.

#### نقدی بر ورود غیر معصوم در برخی از مطالب

ما ترس نداریم بگوییم که خدا را فقط خدا می‌شناسد، حتی ذات معصوم هم خدا را کما هو نمی‌شناسد. اما این را می‌توانیم بگوییم رسول خدا، امیرالمومنین، امام رضا، امام صادق اگر راجع به صفات خدا چیزی بگویند درست است چون اینها معصوم هستند. یک سری روایات داریم؛ «لا تتفکروا فی ذات الله» بلکه در آثار خدا تفکر کنید. یک علت مخالفت بعضی‌ها با فلسفه همین است، می‌گویند فلاسفه می‌خواهند وارد حوزه‌هایی شوند که عقلشان نمی‌رسد. پس در فلسفه، در بحث الاهیات فلسفه بحث علم خدا «فی علم باری تعالی» اسفار را ببینید، «شرح منظومه» حاجی را ببینید، فی ارادته تعالی، فی کلامه تعالی لذا برخی معتقدند فقط اهل بیت باید وارد شوند، و اظهار میدارند که در واقع در وادی برخی تفاسیر آیات بوعلی چه می‌گوید، فارابی چه می‌گوید، افلاطون چه می‌گوید، ارسطو چه می‌گوید، سقراط چه می‌گوید، – بنابر اینکه بعضی از اینها انبیاء نباشند گرچه گاهی شبیه هست در نبی بودن بعضی؛ مثل سقراط.

اگر قرآن یک حوزه‌هایی وارد بشود که از عقل و دسترس ما خارج است باید در تفسیر آنها به اهل بیت مراجعه کنیم در طول تاریخ هم کسانی که در آیاتی که به ذات و صفات خدا اشاره دارد مطالب را از اهل بیت نگرفتند، نتیجه همین رسیدن به نتایجی است که معتقدند خدا وجوه جسمانی دارد خدای پشمالو و گوشتالو که روی تخت کذا نشسته، نتیجه همین شد بهتر از این شاهد چیزی نمی‌شود آورد.

در این‌گونه موارد اهل بیت نسبت به موارد، نقش تفسیر و تبیین دارند. مثلاً نسبت به مواردی که معلوم نیست بالاتر از ما باشد ولی سنخیتی با درک ما ندارد؛ مثلاً راجع به فرشتگان، سنخ درک فرشتگان از سنخ ما نیست. حالا اگر بنده علامه علی الاطلاق دهر هم باشم دلیل نیست که بتوانم راجع به فرشتگان به جز از منبع وحی و اهل بیت نظر بدهم و صحبت کنم. بخاطر همین اگر واقعاً کسی بخواهد فارغ از وحی، فرشته را معنا کند، نمی‌تواند. آیا چنین شخصی که فرشته را نمی‌تواند معنا کند، برایش امکان دارد که روح را معنا کند؟ نفس ما غیر از روح است، «من» با «روح» فرق دارد سنخیت ندارد، چون سنخیت نیست نمی‌تواند روح را معنا کند، به همین خاطر مکتوب اش حدود پانصد تعریف در روح شده است به همین خاطر وقتی «یستلونک عن الروح» گفته می‌شود قرآن جواب می‌دهد «قل الروح من امر ربی...» آن کسی که خدای روح است، خالق روح است. این نشان از این دارد که سنخ‌اش با «من» یکی نیست. به هر حال اگر امام صادق علیه السلام از روح صحبت کند، چون معصوم است بالاخره از یک جایی گرفته و اعتبار دارد. همین جور است نیز اگر در قرآن باشد. بنابراین فقط اهل بیت عصمت و طهارت هستند که می‌توانند در مواردی همچون روح، نفس، قیامت که سنخیتی با فکر بشر ندارند نظر دهند.

1. سوره مائده : 6.
2. سوره انعام : 164.
3. سوره نساء : 82.
4. سوره آل عمران : 7.
5. همان.
6. همان.